



A Comparative Analysis of the Motifs of the Story "Kor-e Asb-e Siah" in Bakhtiari Culture and the Story of Siavash

Mohammad Ansari ^{*1}, Jahangir Safari², Ebrahim Zaheri
Abdevand³

Received: 05/04/2023
Accepted: 13/06/2023

* Corresponding Author's E-mail:
Mohammad.ansari.m@gmail.com

Literature review

Several articles have been conducted on this topic, including Karimi and Bonyadi (2018), in which they have focused on the narrative structure of folk tales through a discourse semiotic perspective. Jabbareh Naserou (2020) explained mythical motifs such as the God of Martyrdom, the growth of plants from the blood of the character, travel to the underworld, fairies, fertility, and birth. Keshvari and Zarrintaj Vardi's articles entitled "Mythological Motifs Related to Birds in Lori Myths" (2019) and "Investigating the Reflection of Mithraic Beliefs in Lori Myths" (2020) examine various types of birds and reflections of Mithraic beliefs in Lori culture. Zaheri and Nasiri (2021) found that some of the female characters in these stories are transformed into mythological characters, such as divine ladies (goddess) or Malkin (*Devil Woman*) in Iranian myths.

1. PhD Candidate in Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

<http://www.orcid.org/0009-0001-0873-4952>

2. Professor of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

<http://www.orcid.org/4569-895-9852-1111>

3. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahrekord University, Shahrekord, Iran.

<http://www.orcid.org/0000-0003-3472-8318>



Research Objectives and Questions

The primary goal of this study is to compare the motifs of the story "Kor-e Asb-e Siah" with the tale of Siavash in *Shahnameh* to identify the similarities and differences between the two stories. Based on the preferences and desires of Bakhtiari culture, it aims to find the changes in the story of "Kor-e Asb-e Siah" compared to the story of Siavash.

Main Discussion

The literature of Iran boasts a multitude of national narratives and myths that have been documented by epic poets, chiefly Ferdowsi. But the action of modification in these stories have stayed relevant even in the present day. Numerous tales of *Shahnameh* has undergone significant modifications due to its widespread popularity among people, and new details and changes have been included based on the preferences and tastes of the audience (Mahjub, 1990, 248-250). Due to the frequent exposure to *Shahnameh* through reading and oral recitation, ordinary folks became adept storytellers in their own right, weaving an abundance of intricate details into each tale according to their personal tastes and inclinations (Anjavi Shirazi, 1990, vol. 2/p.10).

The Bakhtiaris possess a literary culture centered on the reading of *Shahnameh*, which has affected many aspects of their lifestyle, including beliefs, attitudes, naming, customs, and traditions, ranging from festivities to mourning. Within the Bakhtiari community, narrators of *Shahnameh* typically divide a story into parts and pass on the continuation of the narrative to others once they reach the story's climax or falling action of a specific section. This practice continues until the entire tale is concluded (Jafari Ghanavani, 2015, 94). The Bakhtiari tribe has exhibited a profound interest in the art of narrating *Shahnameh*, which they fervently practice during various occasions



such as battles, celebrations, and most notably, familial gatherings. The emotional intensity experienced while hearing *Shahnameh* tales has led narrators to alter the stories according to their individual preferences and tastes during oral transmission.

Conclusion

After analyzing the story of “Kor-e Asb-e Siah” and comparing it to the tale of Siavash, it becomes evident that there are several significant similarities between these two stories. Both Siavash and Ali-Mishehza are princes with unclear maternal ancestry. Neither of the two mothers does have a presence in the story after the birth of their children. They are portrayed as physically attractive individuals with exceptional beauty. Their black horses are highly intelligent, capable of jumping high, and ridden exclusively by their respective owners. The upbringing of both protagonists is entrusted to individuals outside their households. In both stories, the stepmothers were seeking for a sexual desire and mistreat them due to their inability to fulfill their desires. Both characters sought asylum in foreign lands to escape the dangers of their homeland and stepmothers and showed their competency there. They married the daughter of the king, and built magnificent cities and palaces for themselves. It can be argued that the story of “Kor-e Asb-e Siah” in Bakhtiari culture is a creative retelling of the story of Siavash, or alternatively, the storytellers drew inspiration from the story of Siavash while crafting “Kor-e Asb-e Siah.”

References

- Anjavi Shirazi, A. (1990). *Ferdowsi-namah (people and heroes of Shahnameh)*. Elmi.
- Ghanbari Adivi, A. (2012). *Folklore of Bakhtiari people*. Neyooshe



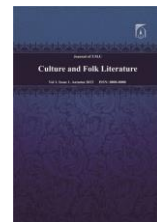
Culture and Folk Literature

E-ISSN: 2423-7000

Vol. 11, No. 52

September- October 2023

Research Article



- Jafari-Qanavati, M. (2016). Storytelling and some of its types in popular culture. *Journal of Dramatic Literature and Visual Arts*, 1(1), 87-96.
- Mahjoub, M. J. (1990). Shahnameh and popular culture. *Iranian Studies Journal*, 2, 248-272.



دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

سال ۱۱، شماره ۵۲، مهر و آبان ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

DOR: 20.1001.1.23454466.1402.11.52.6.4

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه» در فرهنگ بختیاری با داستان سیاوش

محمد انصاری*^۱، جهانگیر صفری^۲، ابراهیم ظاهری عبدوند^۳

(دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۱۶ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۳)

چکیده

در فرهنگ عامه، متناسب با باورها، اندیشه‌ها و آرزوها، بسیاری از داستان‌های اسطوره‌ای - حماسی بازنویسی شده یا اینکه الگوی ساختن قصه‌های جدید قرار گرفته‌اند که با بررسی آن‌ها، می‌توان به نحوه دریافت و زاویه‌های دید عامه درباره آن‌ها پی برد. هدف در این پژوهش نیز بررسی تطبیقی شخصیت‌ها، کنش‌ها و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای - حماسی قصه کره اسب سیاه در فرهنگ بختیاری با داستان سیاوش در شاهنامه با روش اسنادی است. مقایسه پایگاه اجتماعی خانواده شخصیت‌ها، ویژگی‌های جسمانی‌ها آنان، مقایسه کنش‌های شخصیت‌های نامادری، ویژگی اسب‌ها و پناهنده شدن به پادشاه سرزمین دیگر، از جمله موضوع‌های بررسی شده در این مقاله هستند. نتایج پژوهش، نشان‌دهنده شباهت بسیار بین قصه

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران (نویسنده مسئول).

* Mohammad.ansari.m@gmail.com

<http://www.orcid.org/0009-0001-0873-4952>

۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

<http://www.orcid.org/4569-895-9852-1111>

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی و پژوهشکده بختیاری‌شناسی دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

<http://www.orcid.org/0000-0003-3472-8318>

کره اسب سیاه با داستان سیاوش است؛ چنان‌که در هر دو قصه، قهرمانان، پادشاه‌زاده هستند؛ کیستی مادرانشان در پرده ابهام است؛ از نظر ویژگی‌های جسمانی، بسیار زیبا و اسب‌هایشان از نظر رنگ، صاحب فهم بودن و داشتن توانایی پریدن، شبیه به هم هستند؛ نامادری‌شان، به دنبال کام‌جویی از آنان‌اند؛ هر دو شخصیت سرانجام به سرزمین دیگری پناهنده می‌شوند؛ در آنجا ازدواج می‌کنند و شهر و قصری را برای خود بنا می‌نهند. البته در این دو داستان تفاوت‌هایی نیز وجود دارد؛ چنان‌که در داستان سیاوش، مبنای انگیزه رفتار شخصیت‌ها بیشتر سیاسی است، اما در قصه کره اسب سیاه، بیشتر به آموزش مسائل خانوادگی توجه شده است. بر این اساس، در مجموع می‌توان گفت که قصه کره اسب سیاه در فرهنگ بختیاری، بازنویسی خلاقانه یا الگوبرداری از داستان سیاوش است.

واژه‌های کلیدی: قصه کره اسب سیاه، داستان سیاوش، بن‌مایه‌های اسطوره‌ای - حماسی،

تطبیق.

۱. مقدمه

با وجود اینکه بسیاری از روایت‌های ملی و اساطیری ایران به وسیله شاعران حماسه‌سرا، به‌ویژه فردوسی شکل مکتوب به خود گرفت، تصرفات مردم در آن‌ها تا دوره معاصر ادامه یافته است؛ چنان‌که بسیاری از داستان‌های شاهنامه، که منبع بسیاری از آداب و رسم‌ها در فرهنگ عامه بوده‌اند، با رواج در بین عوام، دچار تغییرات فراوان شده و شاخ و برگ‌های بسیار در آن‌ها راه یافته است (محبوب، ۱۳۶۹، صص. ۲۴۸-۲۵۰). عامه مردم با خواندن و شنیدن مکرر شاهنامه، خود داستان‌پرداز شدند و بر هر داستان، شاخ‌وبرگ‌های فراوان افزودند و آن‌ها را موافق ذوق و سلیقه خود ساخته و پرداخته کردند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج. ۲/ص. ۱۰). در واقع آنان بخش‌هایی را که مطابق با ذوق و سلیقه خود نیافتند، تغییر داده‌اند؛ بخش‌هایی را نیز به اصل داستان‌ها افزوده و

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

آن‌ها را به‌زعم خود کامل کرده‌اند. بنابراین طی این تغییر و تحولات، بسیاری از داستان‌های شاهنامه بازنویسی خلاقانه شده‌اند یا این‌که داستان‌های شاهنامه به عنوان الگوی ساختن داستان‌های جدید قرار گرفته و به‌نوعی بازآفرینی شده‌اند که با مقایسه آن‌ها با اصل داستان‌ها در متون حماسی، می‌توان به اطلاعات ارزنده‌ای درباره‌ی ذوق و سلیقه ادبی عامه و انتظاراتشان از داستان‌ها دست یافت؛ عامه‌ای که هیچ اطلاعات مکتوبی درباره‌ی نگرش‌های ادبی آنان، به‌ویژه داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای به شکل مکتوب وجود ندارد:

این بازتاب یا القای شاهنامه در مردم به‌خصوص از این حیث ارزش دارد که نحوه دریافت و زاویه‌های دید آنان را نشان می‌دهد و از لحاظ دانش‌های چون مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و همچنین برای پی‌بردن به حالات و روحیات عامه در دوره گذشته ایران اهمیت بسزایی دارد (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹، ج. ۲، ص. ۶).

۲. بیان مسئله و روش پژوهش

گذشته از رواج شفاهی روایت‌های اسطوره‌ای و حماسی، رسم شاهنامه‌خوانی در فرهنگ بختیاری، سبب شده است تا تأثیر شاهنامه بر جنبه‌های مختلف زندگی این قوم، مانند باورها و نگرش‌ها، نام‌گذاری‌ها و آداب و آیینی چون جشن‌ها و سوگواری‌ها دیده شود. در بین این قوم، شاهنامه‌خوانان به شیوه‌های مختلف تک‌خوانی یا چندنفره به خواندن شاهنامه می‌پرداخته‌اند؛ بدین شیوه که «هر کسی بخشی از یک داستان را می‌خواند و پس از سیدن به نقطه اوج یا فرود داستان، ادامه کار را به فرد دیگری محوّل می‌کند و همین کار خواندن ادامه می‌یابد تا داستان به پایان برسد» (جعفری قنواتی)، ۱۳۹۴، ص. ۹۴). همچنین در این فرهنگ، رسم شاهنامه‌خوانی مختص به بستر و محیط خاصی نبوده است، بلکه بختیاری‌ها، در رزم و بزم و به‌ویژه در محافل خانوادگی، به

خواندن شاهنامه می‌پرداخته‌اند؛ چنان‌که لایارد گزارش می‌دهد برخی از بختیاری‌ها هنگام سوارکاری شاهنامه می‌خواندند و در اردوی نظامی، سواره‌نظام و پیاده‌نظام، رقص‌های حماسی می‌کردند، آوازهای جنگی می‌خواندند، شب‌هنگام در کنار شعله‌های آتش، به خواندن و شنیدن بخش‌هایی از شاهنامه در وصف رستم و دیگر پهلوانان می‌پرداختند و وقتی که از کارهای شگفت رستم سخن به میان می‌آمد، فریاد برمی‌آوردند و با مرگ پهلوان مورد علاقه‌شان می‌گریستند (لایارد، ۱۳۶۷، ص. ۱۳۲، ۱۶۲، ۲۱۱). همچنین بختیاری‌ها در مجالس سوگواری و مرگ عزیزانشان در کنار خواندن قرآن، شاهنامه را با لحنی حماسی قرائت می‌کنند که بسیار اثربخش است و هر چشمی را به گریه می‌اندازد (قنبری عدیوی، ۱۳۹۱، ص. ۹۳). این شیوه برخورد و متأثر شدن از داستان‌های شاهنامه را می‌توان به دیگر قشرها در فرهنگ بختیاری نیز نسبت داد. این شیوه هیجانی و برانگیخته شدن شدید از شنیدن داستان‌های شاهنامه، سبب شده است تا ناقلان، بسیاری از داستان‌های شاهنامه را که در بین بختیاری‌ها به صورت شفاهی نقل می‌شده است، با توجه به ذوق و سلیقه خود تغییر دهند یا این‌که از بن‌مایه‌های اساطیری و حماسی داستان‌های شاهنامه، در قصه‌های عامه دیگر استفاده کنند که مسئله و هدف اصلی در این پژوهش نیز بررسی یکی از این قصه‌های رایج در فرهنگ بختیاری، یعنی قصه «کره اسب سیاه» با داستان سیاوش در شاهنامه است تا ضمن بررسی تفاوت‌ها و تشابهات این دو داستان، تأثیر ذوق و سلیقه بختیاری‌ها در ایجاد تغییرات یا وام‌گیری از داستان سیاوش نشان داده شود. شیوه کار بدین طریق است که بر مبنای روش اسنادی و رویکرد توصیفی تحلیلی، شخصیت‌ها، کنش‌ها و بن‌مایه‌های اسطوره‌ای - حماسی این قصه با داستان سیاوش، برای پاسخ دادن به پرسش‌های زیر تطبیق داده می‌شود:

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

۱. چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی بین قصه کره اسب سیاه و سیاوش وجود دارد؟
۲. با توجه به پسندها و مطلوب‌های مورد نظر در فرهنگ بختیاری، در قصه کره اسب سیاه چه تغییراتی نسبت به داستان سیاوش دیده می‌شود؟

۳. پیشینه پژوهش

درباره پیشینه پژوهش تا آنجایی که پژوهشگران جست‌وجو کردند، تاکنون اثر مستقلی درباره بررسی و تحلیل بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه» در فرهنگ بختیاری با داستان سیاوش نوشته نشده است. تنها مقاله‌ای که در مورد قصه مذکور به چاپ رسید مقاله «ساختار روایی داستان عامیانه "کره اسب سیاه" از دیدگاه نشانه‌معناشناسی گفتمانی» از علی کریمی و حمیده بنیادی (۱۳۹۷) است که این مقاله براساس نظام نشانه‌شناسی گفتمانی، به تبیین نظام‌های کنشی و شوشی که در خلق قصه مذکور کارآمد بوده‌اند، پرداخته است و وارد مباحث و تحلیل‌های اسطوره‌شناختی نشده است.

درباره بن‌مایه‌های اساطیری در قصه‌های عامیانه پژوهش‌هایی صورت گرفت که در ادامه نمونه‌هایی که به مقاله مورد بحث ما نزدیک‌تر است، ذکر می‌شوند:

- مختار ابراهیمی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی و تحلیل اسطوره‌شناختی متلی از گویش لری بختیاری به نام "سراوه پایشه‌ای"»، به تحلیل عناصر اسطوره‌شناختی و پیکرگردانی‌ها پرداختند و خویشکاری اسطوره‌های ایرانی و ایزد سروش را بررسی کردند.

- عظیم جبار ناصر (۱۳۹۹)، در مقاله «مضامین اساطیری در قصه دختر و آهو» به تبیین بن‌مایه‌های اساطیری چون خدای شهیدشونده، رویدن گیاه از خون شخصیت داستان، سفر به جهان زیرین، پری، باروری و تولد می‌پردازد.

- مقاله «بن‌مایه‌های اسطوره‌ای مربوط به پرندگان در افسانه‌های لری» (۱۳۹۸)، و مقاله «بررسی بازتاب باورهای آیین میتراپی در افسانه‌های لری» (۱۳۹۹)، هر دو از سودابه کشاورزی و زرین تاج واردی هستند که در این مقاله‌ها، نویسندگان چند گونه از پرندگان و بازتاب آیین میتراپی در فرهنگ لری را بررسی کرده‌اند.

- مرتضی حیدری (۱۳۹۶) در مقاله «تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های اساطیری در ساختار قصه ماه‌پیشانی»، بن‌مایه‌های اساطیری، خویشکاری‌ها و پیکرگردانی‌های قصه ماه‌پیشانی را نشان داده است.

- فرشته روستا و همکاران (۱۴۰۰) در مقاله «بن‌مایه‌های اساطیری در منتخبی از قصه‌های بختیاری و کهگلویه و بویراحمد»، به بررسی پاره‌ای از بن‌مایه‌ها چون پریان، دیوان و حیوانات اساطیری توجه داشتند.

- سارا چالاک (۱۳۹۷) در مقاله «ایزدبانوان اساطیری در قصه‌های عامیانه»، به تحلیل عناصری چون ایزدبانو بزرگ مادر، همسر ایزد شهید شونده و آناهیتا پرداخته است.

- ابراهیم ظاهری و ولی‌الله نصیری (۱۴۰۰)، در مقاله «چهره اسطوره‌ای زن در قصه‌های عامیانه مکتوب در فرهنگ بختیاری» با بررسی چهارده قصه رایج در فرهنگ بختیاری، به این نتیجه رسیدند که برخی از شخصیت‌های زن دگردیسی‌یافته شخصیت‌های ایزدبانوان یا ماده‌دیوان در اساطیری ایرانی هستند یا به‌عنوان کهن‌الگو در خلق این شخصیت‌ها مطرح بودند و دریافتند که در این قصه‌ها چهره تقدس‌گونه زن، در مقایسه با چهره اهریمنی وی رواج بیشتر و آشکارتری دارد.

۴. خلاصه قصه «کره اسب سیاه»

پادشاهی به‌دلیل اینکه اولادی نصیص نمی‌شد، از خانه گریزان می‌شود و به بیابان پناه می‌برد. در بیابان با درویش کشکول به دوشی روبه‌رو می‌شود و ماجرای زندگی‌اش را

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

برای او تعریف می‌کند. درویش دو عدد سیب به مرد می‌دهد تا زنانش با خوردن آن سیب‌ها، صاحب فرزند شوند. مرد به خانه برمی‌گردد و سیب‌ها را به زن‌ها می‌دهد. زن کوچک‌تر نصف سیب را می‌خورد و نصف دیگر آن به زمین می‌افتد و یک گوسفند آن را می‌خورد و بعد از مدتی زن کوچک‌تر و همچنین آن گوسفند باردار می‌شوند و هر دو در یک شب بچه‌های خود را به دنیا می‌آورند. زن یک بره می‌زاید و میش یک فرزند زیبا. زن کوچک‌تر با دیدن بره از بین می‌رود و اهل خانه بدون اینکه خبر را پخش کنند، بچه را به نامادری می‌سپارند تا بزرگ کند و بره را هم به میش می‌سپارند. آن بچه که علی‌میشه‌زا نام گرفت، بزرگ، زیبا و جوان می‌شود. نامادری به وی چشم وصال می‌دوزد، ولی علی‌میشه‌زا توجهی نمی‌کند. در این خانه اسبی بود که هر سال کره‌ای به دنیا می‌آورد و آن کره را داخل آب رودخانه می‌انداخت، اما یک سال علی‌میشه‌زا مواظب بود که بعد از زایمان اسب، کره را برای خود نگه دارد. علی‌میشه‌زا اسب را دنبال می‌کند، وقتی که کره به دنیا می‌آید قبل از آن که اسب، کره را در آب بیندازد کره را می‌گیرد و به خانه می‌آورد تا بزرگ کند. کره بزرگ می‌شود و مونس و هم‌صحبت او می‌شود. علی‌میشه‌زا هر روز جوان‌تر و زیباتر و رعنا تر می‌شود. نامادری هم به سبب بی‌توجهی علی‌میشه‌زا و به دلیل نفوذش، در پی آزار او برمی‌آید و نقشه کشتن او را می‌کشد. ابتدا سعی می‌کند با خوراندن سم یا انداختن او در چاهی که پر از نیزه و شمشیر است، او را از بین ببرد، ولی کره اسب سیاه نقشه‌های نامادری را خنثی می‌کند. در نتیجه نامادری تصمیم می‌گیرد کره را از بین ببرد و با نقشه‌ای به کمک طبیب شهر خود را بیمار نشان می‌دهد و طبیب گوشت کره اسب را داروی درمان زن ذکر می‌کند و زن قصد کشتن اسب و خوردن گوشت او را دارد. این بار نیز با کمک قهرمان قصه و اسب توطئه خنثی می‌شود و قهرمان قصه و کره اسب سیاه هر دو از

آنجا فرار می‌کنند و به شهر دیگری می‌روند. علی‌میشه‌زا در آن شهر مشغول کار می‌شود. یکی از دختران پادشاه شهر، علی‌میشه‌زا را می‌بیند و عاشق او می‌شود. پادشاه دارای هفت دختر است و دستور می‌دهد که جوانان شهر را جمع کنند و دختران ترنجی را به سمت جوانی که دوست دارند بیندازند تا با او ازدواج کنند، اما دختر کوچک کسی را انتخاب نمی‌کند و می‌گوید همه جوانان شهر نیامده‌اند. پادشاه به کمک نیروهایش جوانی را که نیامده بود، پیدا می‌کند و دختر ترنجش را به طرف او می‌اندازد و با آن شخص ازدواج می‌کند. علی‌میشه‌زا شکمبه گوسفندی را بر سر خود پوشیده و به همین علت کچل و زشت شده است. پادشاه دختر خویش را از خانه بیرون می‌کند. بعد از چندی پادشاه مسابقه‌ای بین دامادان ترتیب می‌دهد که علی‌میشه‌زا می‌تواند به کمک کره اسب برنده شود. بار دیگر نیز علی‌میشه‌زا با کمک کره اسب بیماری پادشاه را درمان می‌کند. علی‌میشه‌زا محبوب پادشاه می‌شود و شکمبه را از سر در می‌آورد و همه از زیبایی او تعجب می‌کنند و در آخر علی‌میشه‌زا قصری زیبا کنار قصر پادشاه درست می‌کند و پادشاه آن ولایت می‌شود.

۵. طرح کلی حوادث داستان در دو روایت

۱-۵. حوادث داستان سیاوش در شاهنامه

۱. پیدا کردن مادر سیاوش و ازدواج او با کاووس؛
۲. تولد سیاوش و سپردن او به رستم؛
۳. بازگشت سیاوش به دربار کاووس، عاشق شدن سودابه بر او و گذر از آتش؛
۴. رفتن سیاوش به جنگ افراسیاب؛
۵. پناهنده شدن سیاوش به تورانیان، ازدواج در آنجا، ساختن شهر سیاوش‌گرد و سرانجام کشته شدنش به دست افراسیاب.

۲-۵. حوادث داستان کره اسب سیاه در فرهنگ بختیاری

۱. تولد علی میشه‌زا؛
۲. رفتن به مکتب‌خانه؛
۳. عاشق شدن نامادری بر او؛
۴. فرار علی میشه‌زا از خانه به کمک کره اسب سیاه؛
۶. رفتن به نزد پادشاه دیگر، ازدواج با دختر او، ساختن قصر و سرانجام به پادشاهی رسیدن.

ضمن شباهت‌های بسیار در ساختار و طرح دو داستان، در قصه کره اسب سیاه برخی از صحنه‌ها مانند شیوه پیدا شدن مادر سیاوش یا گذر از آتش حذف شده است تا نشان داده شود در فرهنگ بختیاری این موضوع اهمیت چندانی ندارد. برخی صحنه‌ها نیز متناسب با وضعیت اجتماعی و فرهنگی تغییر داده شده‌اند؛ چنان‌که پرورده شدن سیاوش به دست رستم به فرستادن علی میشه‌زا به مکتب‌خانه تغییر داده شده است یا این‌که برخی از صحنه‌ها برجسته‌تر شده یا کارکرد دیگری یافته‌اند؛ برای نمونه صحنه عشق‌ورزی نامادری به علی میشه‌زا برای برجسته کردن مسئله فرزندآزاری و خشونت‌های خانوادگی استفاده شده است که در ادامه ضمن نشان دادن تشابهات و تفاوت‌های این دو داستان، به بررسی این موضوع‌ها نیز پرداخته می‌شود.

۶. بحث و بررسی

۱-۶. مقایسه طبقه اجتماعی خانواده و مادر علی میشه‌زا با سیاوش

از نظر طبقه سیاسی و اجتماعی خانواده، علی میشه‌زا، مانند سیاوش، پادشاه و بزرگ‌زاده است. سیاوش فرزند کیکاوس است و علی میشه‌زا، پادشاه‌زاده (تهماسبی کُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸). علاوه بر این تشابه جایگاه سیاسی و اجتماعی خانواده، مادران آنان نیز با

هم شباهت‌هایی دارند. در شاهنامه، در آغاز داستان به نحوه پیدا کردن مادر سیاوش و ازدواج او با کیکاووس اشاره شده است، اما درباره کیستی و چیستی او هنوز ابهام وجود دارد؛ چنان‌که برخی او را پری دانسته‌اند.

شاید در ساخت و صورت اصلی و کهن روایت، مادر سیاوش، پری در مفهوم باستانی بوده است که در طول زمان و مراحل گذر داستان از اسطوره به حماسه، که اصطلاحاً دگرگونی اساطیر نامیده می‌شود، هم‌گام با تغییرات دیگر در اصل روایت، هویت او نیز به هیئت متناسب با داستان حماسی یعنی دختری زیبارو و دلربا درآمده است (آیدنلو، ۱۳۸۸، ص. ۶۴).

در نگاه اساطیری، پری در اصل یکی از «زن - ایزدان» باروری و زایش بوده که تا قبل از دین‌آوری زرتشت ستایش می‌شد و در ادب فارسی و فرهنگ عامیانه ایران منعکس شده است (سرکاراتی، ۱۳۹۸، ص. ۲). در هر صورت، بعد از زادن سیاوش، دیگر نشانی از مادر او در داستان نیست و در شاهنامه تنها تا هنگام زاده شدن سیاوش به او پرداخته شده است:

بسی بر نیامد برین روزگار که رنگ اندر آمد به خرم بهار
جدا گشت زو کودکی چون پری به چهره به سان بت آذری
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۷)

در داستان کره اسب سیاه نیز نشانی از مادر علی‌میشه‌زا نیست و تنها اشاره می‌شود که مادر او، هنگام زایمان، از بین رفته است: «زمان، آبستن حوادث بود. زن و گوسفند در یک لحظه فارغ شدند. زن یک بره زیبا و گوسفند یک پسر زیبا زاییدند. پسر چاق و چله، سرخ و سفید بود. زن با دیدن بره وحشت و درجا جان سپرد» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۰) و در برخی از روایت‌ها گفته می‌شود که علی‌میشه‌زا زاده میش است و در واقع ماهیت مادر او مانند مادر سیاوش مشخص نیست.

۲-۶. مقایسه ویژگی‌های جسمانی و شیوه تربیت علی‌میشه‌زا با سیاوش

از مهم‌ترین ویژگی‌های جسمانی سیاوش، چهره زیبای او هنگام تولد است:

جدا گشت زو کودکی چون پری
به چهره به سان بتِ آذری
بگفتند با شاه کاووس کی
که بر خوردی از ماهِ فرخنده پی
یکی بچه فرخ آمد پدید
کنون تخت بر ابر باید کشید
جهان گشت از آن خوب پُر گفت‌وگوی
کز آن گونه نشنید کس موی و روی
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۷)

برای توصیف شخصیت علی‌میشه‌زا از هنگام تولد تا جوانی نیز از صفت زیبا استفاده شده است: «پسر چاق و چله، سرخ و سفید بود علی‌میشه‌زا روز به روز بزرگ‌تر و زیباتر می‌شد» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۰). در جوانی نیز زیبایی او به گونه‌ای است که دیگران او را چون پیکره هنری می‌یابند: «از قضا دختر کوچک پادشاه برای تفریح به آن حوالی آمده بود چشمش به زیبایی علی‌میشه‌زا افتاد و محو زیبایی او شد ساعت‌ها چشم‌هایش را به او دوخت» (همان، ص. ۲۲۹) و «جوانی بود خوشگل و خوش‌هیكل، پا اینجا سر آنجا و با همه بچه سالیس در آن شهر زن و دختری نبود که شیفته او نباشد» (وکیلان، ۱۳۸۲، ص. ۵۹).

از دیگر ویژگی‌های دیگر سیاوش، داشتن فره است:

بزرگان ایران همه با نثار
برفتند شادان بر شهریار
ز فر سیاوش فرو ماندند
به دادار بر آفرین خواندند
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۸)

نگویی مرا تا نژاد تو چیست
که بر چهر تو فرّ چهر پرست
(همان، ص. ۲۲۲)

در برخی از روایت‌های رایج در فرهنگ بختیاری، مادر علی‌میشه‌زا را میش دانسته‌اند:

زن یک بره زیبا و گوسفند یک پسر زیبا زاییدند ... با سرعت و بی‌سر و صدا جای بره زیبا و پسر زیبا را عوض کردند یعنی بره به طویله و پسر به خانه منتقل شدند و نگذاشتند این خبر به بیرون از خانه رود و همه افراد که شاهد این حادثه بودند، مهر سکوت به لبانشان زدند. نام پسر را علی‌میشه‌زا گذاشتند (لیموجی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۰).

گفتنی است در روایت‌های اساطیری، قوچ (میش، بره و بز) از تجسم‌های حیوانی و نمادهای جانوری فره بوده است (ایرانی ارتباطی و خزایی، ۱۳۹۶، ص. ۲۷) و بدین ترتیب ارتباط علی‌میشه‌زا نیز با فره نشان داده شده است.

از نظر آموزش و تربیت، مسئولیت تربیت هر دو شخصیت، به افرادی خارج از خانواده سپرده می‌شود؛ با این تفاوت که در شاهنامه، رستم مسئول تربیت سیاوش است و وی انواع هنرها را به سیاوش یاد می‌دهد:

چنین تا برآمد برین روزگار	تهدمتن بیامد بر شهریار
چنین گفت کین کودک شیرفش	مرا پرورانیید باید به کش
چو دارندگان تو را مایه نیست	مر او را به گیتی چو من دایه نیست
به رستم سپردش دل و دیده را	جهانجوی گگرد پسندیده را

(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۷)

اما در قصه علی‌میشه‌زا، متناسب با وضعیت جامعه و فرهنگی که قصه در آن رواج یافته، پادشاه، فرزند را به مکتب‌خانه می‌فرستد: «روزها گذشت و کره اسب سیاه بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد و علاقه‌ش به پسر پادشاه بیشتر. پسر پادشاه هم کم کم بزرگ شد و

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران
خیلی خوش قد و قامت. خلاصه پسر پادشاه هر روز می‌رفت مکتب» (تهماسبی
گهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸).

۳-۶. مقایسه کره اسب سیاه با شبرنگ

نام سیاوش در *اوستا* به صورت $sy\var\hat{s}an$ آمده و بارتولمه آن را «دارنده اسب
سیاه» ترجمه کرده است؛ یعنی $sy\hat{v}$ «سیاه» و $ar\hat{s}an$ «اسب نر» (رضی، ۱۳۸۱، ص.
۲۹۷؛ مختاریان، ۱۳۹۹، ص. ۱۲۸). همچنین بر اساس مطالعات باستان‌شناسی و کوزه
کشف‌شده در مرو و آثار مینیاتوری که سیاوش را تصویر می‌کنند، رنگ اسب سیاوش
«سیاه» است (حصوری، ۱۳۷۸، ص. ۴۲). علاوه بر ارتباط بین نام سیاوش با اسب سیاه،
اسب او در *شاهنامه* نیز سیاه‌رنگ توصیف شده است:

سیاوش سیه را به تندی بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۲۹)

و به سبب رنگ سیاهش، بر آن نام «شبرنگ بهزاد» گذاشته‌اند:

بیاورد شبرنگ بهزاد را که دریافتی روز کین باد را
(همان، ص. ۲۷۶)

بر اساس تصاویر باقی‌مانده از دوران باستان، اسب سیاه نشان سیاوش است (قائم،
۱۳۹۳، ص. ۱۶۲). در قصه کره اسب سیاه، نیز رنگ اسب علی‌میشه‌زا سیاه است و نام
آن را کره اسب سیاه گذاشته‌اند که هم‌معنا با شبرنگ است: «اسب خودش را به کنار
رودخانه رساند و پشت به آفتاب ایستاد پس از لحظه‌ای درد و ناله کره سیاه زیبایی
زایید» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۱) یا «با زحمت زیاد تو را از آب بیرون آوردند و با
تعجب دیدم به جای ماهی کره اسب سیاه زیبا به تور افتاد» (آسمند و خسروی، ۱۳۷۷،
ص. ۷۵).

همان گونه که در مثال زیر دیده می شود:

بگوش اندرش گفت رازی دراز که بیدار دل باش و با کس مساز
چو کیخسرو آید به کین خواستن عنانش تو را باید آراستن
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۲۷)

در شاهنامه، سیاوش با اسب سیاه رنگ خود سخن می گوید و شیرنگ دارای نوعی فهم و شعور است. در قصه کره اسب سیاه نیز کره اسب سیاه با علی میهنه‌زا سخن می گوید که این امر صاحب شعور بودن آن را نشان می دهد؛ چنان که وقتی نامادری قصد کشتن علی میهنه‌زا را دارد، کره اسب او را از خطرها آگاه می سازد:

حالا از حکایت دل‌باختن نامادری به پسر پادشاه، فقط کره سیاه خبر داشت. کره سیاه اسبی با بصیرت بود و پسر پادشاه توی گرفتاری‌ها از اون رهنمود می گرفت. خلاصه روزها از قصه هوسبازی زن پادشاه، گذشت و آخر سر، یه روز اون نقشه کشید که توی غذای شاهزاده، سم بریزه و اونو بکشه. چند روز گذشت و زن پلید شاه، بدون اطلاع پادشاه، سم ریخت توی غذای پسرش. شاهزاده هم عادت داشت، تا از مکتب برمی گشت؛ اول می رفت پیش کره سیاه و بعد به اتاق خودش. یه روز، وقتی پسر پادشاه از مکتب برگشت؛ کره سیاه شیهه کشید و پسر رفت پیشش و کره سیاه، اونو از نقشه شوم زن‌بابا خبر کرد و بهش گفتم نامادری توی غذات سم ریخته و امروز برو پیش پادشاه غذا بخور. شاهزاده، به‌رغم اصرار نامادری از غذای خودش نخورد و اون روز رفت پیش پادشاه ناهار خورد و بالأخره نقشه نامادری خنثی شد. روز بعد پسر پادشاه مثل همیشه رفت مکتب. دوباره زن پلید پادشاه، نون‌های سفره شاهزاده را سمی کرد؛ به این خیال که دیگه اون نمی فهمه. بالأخره پسر پادشاه، ظهر از مکتب برگشت، دوباره کره سیاه شیهه بلندی کشید و پسر رفت پیشش. کره سیاه بهش گفت که زن بابات، این بار هم نون‌ها رو سمی کرد و

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

تو امروز از اونا نخور. پسر پادشاه به روی مبارک نیاورد و آن روز از اون نون‌ها

نخورده و دوباره نقشه زن پادشاه نگرفت (تهماسبی کُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸).

یا پس از فرار علی‌میشه‌زا به شهر دیگر، با اسب خود سخن می‌گوید و از او

خواسته‌هایی دارد:

علی‌میشه‌زا راه خود را از بقیه جدا کرد و در خلوت موی کره اسب سیاه را آتش

زد. پس از لحظه‌ای کره اسب ظاهر شد و شیبه کشید علی‌میشه‌زا تمام ماقوع را

شرح داد. کره اسب سیاه آرام به حرف‌های علی‌میشه‌زا گوش داد و سپس به خود

تکان داد و از یال‌هایش شیپوری به زمین افتاد. دستورات لازم را به علی‌میشه‌زا داد.

علی‌میشه‌زا شیپور را از زمین برداشت به دهانش نزدیک کرد و در آن دمید تمام

حیوانات حلال گوشت صحرا و بیابان گرداگرد او جمع شدند (لیموچی، ۱۳۸۵،

ص. ۲۲۹).

از دیگر ویژگی‌های برشمرده شده برای شبرنگ، قدرت پرش آن است:

چو بنشست بر باره بفشارد ران برآمد ز جا آن هیون گران

بکردار باد هوا بردمیدد پپریدد و از گیو شد ناپدید

(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۳۰۵)

کره اسب سیاه نیز این توانایی را دارد؛ چنان‌که برای فرار از خانه پادشاه به راحتی از

روی دیوار می‌پرد و زمانی که به رودخانه پر آب می‌رسند، از روی آب پرواز می‌کند:

پسر پادشاه سواره تاخت و تاخت تا رفتن به دریا. اونجا که رسید، کره سیاه بهش

گفت حالا خودتو محکم بگیو و چشماتو ببند و بگو «ابر» پسر خودشو به کره سیاه

چسبوند و چشماشو بست و گفت «ابر». کره سیاه گفت «باد» بهو از این طرف

دریا پرید و رفت اون طرف دریا (تهماسبی کُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۷۰).

به کره اسب سیاه گفت اگر از این دریاچه عبور نکنیم تعقیب‌کنندگان به ما خواهند

رسید. کره اسب سیاه گفت نگران نباشد، چشمهایت را ببند. علی‌میشه‌زا خود را

روی زین و پاها را در رکاب محکم کرد و چشم‌هایش را بست؛ ناگهان احساس کرد که در پرواز است و طولی نکشید و به او گفت چشم‌هایت را بگشا، چشمانش را گشود، خود را در سرای سبز می‌دید و دریاچه در پشت سر او قرار داشت (لیموجی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۸).

گفتنی است ناقلان و داستان‌پردازان، برای شخصیت‌بخشی به کره اسب سیاه، علاوه بر ویژگی‌های شب‌دیز بهزاد، به رخش رستم نیز نظر داشته‌اند؛ چنان‌که کره اسب سیاه مانند رخش، به مراقبت از قهرمان داستان می‌پردازد. در قصه مورد بررسی، کره اسب سیاه، نقش بسیار فعال‌تری از شب‌دیز در داستان سیاوش دارد که به نظر می‌رسد این امر ناشی از جایگاه اسب در فرهنگ بختیاری نیز دارد. در این فرهنگ که شیوه زیستشان بیشتر مبتنی بر دامداری و کوچ است، اسب نقش اساسی دارد و در رزم و بزم و کوچ و سفر، از این حیوان استفاده می‌کنند و در واقع همدم زندگی آنان است. بدین ترتیب داستان‌پردازان بختیاری، متأثر از نوع زندگی خود و نگرش‌هایشان، نقش اسب را نیز در قصه‌ها برجسته کرده‌اند.

۴-۶. مقایسه شخصیت نامادری با سودابه

در شاهنامه، سودابه، در نقش نامادری، بعد از بازگشت سیاوش از نزد رستم به پیش پدر، عاشق و دل‌باخته‌اش می‌شود و تلاش می‌کند نظر سیاوش را به خود جلب کند: برآمد برین نیز یک روزگار / چنان بود که سودابه پرنگار
ز ناگاه روی سیاه پوش بدید / پراندیشه گشت و دلش بردمید
چنان شد که گفتی طراز نخ است / و گر پیش آتش نهاده یخ است
کسی را فرستاد نزدیک اوی / که پنهان سیاوش را این بگوی
که اندر شبستان شاه جهان / نباشد شگفت از شوی ناگهان

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

فرستاده رفت و به دادش پیام برآشفت زان کار او نیک‌نام
بدو گفت مرد شبستان نیم مجویم که با بند و دستان نیم
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۹)

که سیاوش، با توجه به پاک‌طینتی‌اش، تن به خواسته‌های نامادری نمی‌دهد. در قصه کره اسب سیاه، نامادری نام خاصی ندارد، اما همان خواسته‌های را دارد و کنش‌ها را انجام می‌دهد که مهم‌ترین خواسته‌ها و کنش‌های سودابه بوده است. نامادری نیز چون سودابه، به دنبال هوس‌بازی و کامیابی از علی‌میشه‌زاست: «بعد از مدتی نامادری پسر یا همان زن دوم پادشاه، عاشقش شد و یه روز فرصت پیدا کرد و توی خلوت از ناپسری خواست که از هم کام بگیرن. پسر پادشاه که جوان پاک‌طینتی بود، تن به این کار زشت نداد» (تهماسبی گُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸). هر دو نامادری، بعد از ناکامی در کامجویی، به دنبال آسیب رساندن و از بین بردن سیاوش و علی‌میشه‌زا هستند. در شاهنامه، سودابه، به سیاوش تهمت می‌زند و او را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که برای اثبات بی‌گناهی خود مجبور می‌شود از آتش بگذرد. در قصه علی‌میشه‌زا نیز نامادری چنین رفتاری با او دارد: «و از اون روز به بعد زن پلید پادشاه که ناکام مانده بود، کینه پسر پادشاه را به دل داشت و می‌خواست هر طور شده اون رو سربه‌نیست کند» (تهماسبی گُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸) و با کندن چاه، گذاشتن مار سمی در رختخواب، ریختن سم و زهر در غذا، نقشه کشیدن برای کشتن کره اسب سیاه، به عنوان یاریگر قهرمان قصه، قصد از بین بردن علی‌میشه‌زا را دارد: «زن پدر یه مار سیاه سمی در تشک و لحاف علی‌میشه‌زا نهاد، آن‌ها را در رختخواب بند پیچاند و سر خود را با کارهای خانه گرم کرد» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۲).

خلاصه روزها از قصه هوس‌بازی زن پادشاه گذشت و آخر سر، یه روز اون نقشه کشید که توی غذای شاهزاده سم بریزه و اون رو بکشه ... روز بعد پسر پادشاه مثل

همیشه رفت مکتب. دوباره زن پلیده پادشاه نون‌های سفره شاهزاده رو سمی کرد... خلاصه روزها گذشت تا اینکه زن بدجنس پادشاه فهمید راهنمای شاهزاده کره سیاهه. آخردست پیش خودش گفت: بایس برای کشتن کره سیاه نقشه‌ای بکشم. بعد زن پادشاه، پیشاپیش، طبیب دربار رو خواست و توی خلوت بهش انعامی داد و گفت که: من خودمو به مریضی می‌زنم و تو بگو که درمان این بیماری فقط گوشت کره سیاهه (تهماسبی کُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۸).

سرانجام سیاوش برای دور شدن از آسیب‌های سودابه از خانواده دور می‌شود:
شوم کشوری جویم اندر جهان که نامم ز کاوس ماند نهان
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۴۴)

علی‌میشه‌زا نیز برای نجات جان خود، از خانه پدر فرار می‌کند:

پسر با این ترفند، کره سیاه رو از چنگ مأمورهای شاه در آورد و رفت لباس‌های زربافتشو کرد تنش. یه خورجین اشرافی و جواهر با خودش برداشت و زین و برگ کره سیاه را گذاشت روش و سوار شد و به سرعت باد تاخت و از کاخ بیرون رفت. پسر پادشاه سواره تاخت تا رفت لب دریا ... خلاصه پسر پادشاه و کره سیاه که از مکر زن پلید پادشاه رها شده بودند رفتن و رفتن تا رسیدن به سرزمین دیگه اونجا یه پادشاه داشت (تهماسبی کُهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۶۹، ۲۷۰).

تفاوتی که نقش نامادری در این دو داستان دارند در این است که انگیزه و اهداف آنان با هم متفاوت است. در داستان سیاوش، سودابه بیشتر انگیزه‌های سیاسی دارد و به دنبال ملکه ماندن در ایران است:

چو بیرون شود زین جهان شهریار تو خواهی بدن زو مرا یادگار
نمانی که آید بمن بر گزند بداری مرا همچو او ارجمند
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۲۳)

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

اما در قصه کره اسب سیاه، علل رفتار نامادری، بیشتر ناشی از حسادت و عقده حقارت است و داستان‌پردازان از طریق کنش‌های او، نقش نامادری را در خانواده و موضوع فرزندآزاری را برجسته کرده‌اند؛ این‌که نامادری بیشتر از فرزندان خود نگهداری می‌کند و به دیگران آسیب می‌رساند؛ بنابراین می‌توان گفت متناسب با فرهنگ بختیاری، این صحنه از داستان کارکردی خانوادگی و اجتماعی یافته و نشان‌دهنده نگرش منفی به چندهمسری است.

۵-۶. رفتن سیاوش و علی‌میشه‌زا به کشور و سرزمین دیگر

در هر دو داستان، سیاوش و علی‌میشه‌زا به پادشاهان کشورهای دیگری پناهنده می‌شوند (شوم کشوری جویم اندر جهان). سیاوش به نزد افراسیاب می‌رود و علی‌میشه‌زا نیز بعد از فرار به شهر دیگر، به‌عنوان چوپان به خدمت پادشاهی در می‌آید: «علی‌میشه‌زا با شاهزاده در خانه کنار طویله زندگی می‌کرد و چوپانی گوسفندان شاه را به عهده گرفت» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص. ۲۲۲).

گفتنی است از نظر تولستوف، بر اساس منابع چینی، دو جشن در سغد، در قرن هفتم میلادی برگزار می‌شده است که در جشن نخست، شاه و اطرافیانش به شکار یک‌روزه می‌روند و برنده رقابت شکار، یک روز به جای شاه بر تخت می‌نشیند. سیاوش نیز پیش از ازدواج باید در آزمون شکار (و رقابت‌های ورزشی) برنده شود و وی نیز یک آزمون شکار را پشت سر می‌گذارد (قائمی، ۱۳۹۳، ص. ۱۵۸؛ مولودی آرانی، ۱۳۹۸، ص. ۱۴۹). در قصه کره اسب سیاه، علی‌میشه‌زا نیز در آزمون شکار برنده می‌شود و بدین ترتیب با اثبات شایستگی خود به جای پادشاه بر تخت می‌نشیند.

سیاوش و علی‌میشه‌زا، هر دو، با دختران پادشاه ازدواج می‌کنند؛ چنان‌که سیاوش با فرنگیس ازدواج می‌کند:

بیامد فرنگیس چون ماه نو به نزدیک آن تاجور شاه نو
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۵۸)

و علی‌میشه‌زا با دختر کوچک پادشاه: «دختر کوچیک شاه با گاوچرون پیرزن
[علی‌میشه‌زا] عروسی کرد» (تهماسبی گهیانی، ۱۳۹۱، ص. ۲۷۱).

سیاوش پس از مدتی شهر سیاوش گرد را بنا می‌نهد:

بیاراست شهری به سان بهشت به هامون گل و سنبل و لاله کشت
به هر گوشه‌ای گنبدی ساخته سرش را به ابر اندر افراخته
سیاوش گِردش نهادند نام همه شهر زان شارستان شادکام
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۶۳)

علی‌میشه‌زا نیز به کمک کره اسب‌سیاه، قصر بزرگی را در برابر قصر پادشاه می‌سازد:
«می‌خواهم روبروی قصر پادشاه یک کاخ برای من بسازی که از هر نظر از قصر پادشاه
بہتر باشد. سپیده صبح دمید نگهبان‌های قصر با تعجب دیدند یک عمارت زیبا
روبه‌روی آن‌ها قرار دارد» (آسمند و خسروی، ۱۳۷۷، ص. ۸۴).

البته پایان دو داستان تغییر داده شده است. در داستان سیاوش، او به سبب دسیسه
دیگران کشته می‌شود:

سیاوش را دست بسته چو سنگ به دشتش کشیدند پرآب روی
تن پیل‌وارش بر آن گرم‌خاک یکی تشت بنهاد پیشش گروی
برید آن سر شاهوارش ز تن همه شهر پر زاری و ناله گشت
فگندند در گردنش پالهنگ پیاده دوان در پیش گروی
فگندند و از کس نکردند باک بیچید چون گوسفندان روی
فگندش چو سرو سہی بر چمن به چشم اندرنش آب چون ژاله گشت
(فردوسی، ۱۳۸۷، ص. ۲۸۱)

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

اما در داستان کره اسب سیاه، علی‌میشه‌زا به پادشاهی می‌رسد: «علی‌میشه‌زا پوست از سر درآورد و دور انداخت، به تخت نشست و شاه تاج را بر سر او نهاد؛ پادشاه آن سرزمین شد و تا آخر عمر با همسر شاهزاده خود به آن سرزمین حکومت کرد» (لیموچی، ۱۳۸۵، ص. ۲۳۴). در واقع فقط قسمت پایانی داستان، بخش سفر قهرمان و ازدواجش با دختر پادشاه، یعنی قسمت آشنایی جوان با دختر پادشاه، بیرون انداختن آنان از قصر و اثبات توانایی‌اش برای پادشاه، به داستان گشتاسب و بخش ازدواج او با کتایون شباهت دارد (خدیش، ۱۳۹۲، ص. ۱۳۵-۱۳۶).

۷. نتیجه

نتایج تطبیق قصه کره اسب سیاه با داستان سیاوش، نشان‌دهنده این است که شباهت‌های بسیار زیادی بین این دو داستان وجود دارد؛ چنان‌که سیاوش و علی‌میشه‌زا پادشاه‌زاده هستند؛ درباره ماهیت مادرشان ابهام وجود دارد؛ هر دو مادر، پس از تولد فرزندان، حضوری در داستان ندارند؛ از نظر ویژگی‌های جسمانی سیاوش و علی‌میشه‌زا، در تمام مراحل زندگی به عنوان شخصیت‌های زیبا توصیف شده‌اند که صاحب فر هستند؛ اسب‌هایشان، سیاه‌رنگ است که تنها به آنان سواری می‌دهند، عقل و شعور دارند و توانایی پریدن‌شان شگفت‌انگیز است؛ مسئولیت تربیت سیاوش و علی‌میشه‌زا به افرادی بیرون از خانه سپرده شده است؛ در هر دو قصه، نامادری‌ها، به دنبال کام‌جویی از آنان هستند که به سبب نرسیدن به خواسته‌های خود، به آزار و اذیتشان می‌پردازند؛ هر دو شخصیت برای در امان ماندن از آسیب‌های نامادری، به سرزمین‌های دیگری پناهنده می‌شوند و در آنجا شایستگی‌های خود را نشان می‌دهند، با دختر پادشاه ازدواج می‌کنند و برای خود شهر و قصر زیبا می‌سازند. البته تفاوت‌هایی نیز در بین این دو قصه دیده می‌شود؛ چنان‌که نحوه پیدا کردن مادر سیاوش و

ازدواجش با کاووس شاه، گذر سیاوش از آتش، جنگش با تورانیان و سرانجام کشته شدنش به دست افراسیاب برابری و همانندی با داستان علی‌میشه‌زا ندارد که شاید این امر نشان دهد این موضوع‌ها در فرهنگ بختیاری مهم دانسته نشده است، اما برجسته شدن رابطه علی‌میشه‌زا با نامادری، رابطه علی‌میشه‌زا با اسب و شیوه ازدواجش با دختر پادشاه، نشان از اهمیت این مسائل در فرهنگ بختیاری دارد. در مجموع با توجه به این شباهت‌ها و تفاوت‌ها می‌توان گفت که قصه کره اسب سیاه در فرهنگ بختیاری، به نوعی بازآفرینی از داستان سیاوش است یا این‌که در خلق این قصه، داستان‌پردازان به داستان سیاوش به‌عنوان الگو، نظر داشته‌اند.

منابع

- آسمند، ع. و خسروی، ح. (۱۳۷۷). *افسانه‌های چهارمحال و بختیاری*. شهرکرد: ایل.
- آیدنلو، س. (۱۳۸۸). *از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه‌پژوهی)*. تهران: سخن.
- انجوی شیرازی، ا. (۱۳۶۹). *فردوسی‌نامه (مردم و قهرمان شاهنامه)*. تهران: علمی.
- ایرانی ارباطی، غ. و خزایی، م. (۱۳۹۶). *نمادهای جانوری فره در هنر ساسانی*. نگره، ۴۳، ۱۸-۳۰.
- تهماسبی گهبانی، ج. (۱۳۹۱). *اوسانه‌های لردگان*. شهرکرد: نیوشه.
- جعفری (قنواتی)، م. (۱۳۹۴). *داستان‌گزارى و برخی از انواع آن در فرهنگ عامه ادبیات نمایشی و هنرهای تجسمی*، ۱ (۱)، ۹۶-۸۷.
- حسینی، ع. (۱۳۷۸). *سیاوشان*. تهران: چشمه.
- خدیش، پ. (۱۳۹۲). *روایت‌های شفاهی داستان گشتاسب در شاهنامه (روایت‌های ایرانی و غیرایرانی)*. پژوهشنامه ادب حماسی، ۹ (۱۵)، ۱۳۱-۱۴۰.
- رضی، ه. (۱۳۸۱). *دانشنامه ایران باستان*. تهران: سخن.
- سرکارتی، ب. (۱۳۹۸). *سایه‌های شکارشده (گزیده مقالات فارسی)*. تهران: طهوری.

بررسی تطبیقی بن‌مایه‌های قصه «کره اسب سیاه»... محمد انصاری و همکاران

- فردوسی، ا. (۱۳۸۷). *شاهنامه: متن کامل* (براساس چاپ مسکو). تهران: پیمان.
- قائمی، ف. (۱۳۹۳). نقد و تحلیل ساختار آیینی اسطوره سیاوش (مقایسه سیاوش - سیاوشان با تراژدی - دیونسیا بر مبنای اسطوره و آیین). *نقد ادبی*، ۷ (۲۵)، ۱۵۳-۱۸۴.
- قنبری عدیوی، ع. (۱۳۹۱). *فولکلور مردم بختیاری*. شهرکرد: نبوشه.
- کیوانی، م. (۱۳۹۳). *ماه پیشونی (متل‌های فولکلوریک چهارم‌حال و بختیاری)*. تهران: سامان دانش.
- لایارد، ا. ه. (۱۳۶۷). *سفرنامه لایارد (ماجرای اولیه در ایران)*. ترجمه م. امیری. تهران: وحید.
- لیموچی، ک. (۱۳۸۵). *افسانه‌های مردم بختیاری*. تهران: پازی تیگر.
- محبوب، م. ج. (۱۳۶۹). *شاهنامه و فرهنگ عامه ایران‌شناسی*، ۲، ۲۴۸-۲۷۲.
- مختاریان، ب. (۱۳۹۹). *درآمدی بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه*. تهران: آگه.
- مولودی آرانی، ع. (۱۳۹۹). شمایل سیاوش، تجسم مادی و تصویری اسطوره سیاوش در مواد باستانی شرق ایران بزرگ در دوره ساسانی و سه سده نخستین دوران اسلامی. *هنرهای صناعی ایران*، ۳ (۱)، ۱۴۱-۱۶۱.
- وکیلان، ا. (۱۳۸۲). *قصه‌های مردم*. تهران: نشر مرکز.

References

- Aidanloo, S. (2009). *From myth to epic (seven lectures on Shahnameh studies)*. Sokhan.
- Anjavi Shirazi, A. (1990). *Ferdowsi-namah (people and heroes of Shahnameh)*. Elmi.
- Asmand, A., & Khosravi, H. (1998). *Myths of Chaharmahal and Bakhtiari*. II.
- Ferdowsi, A. (2008). *Shahnameh: complete text (based on Moscow's edition)*. Peyman.
- Ghaemi, F. (2014). Structural analysis of Siavash mythic ritual (comparison of Siavash-Siavashan with tragedy-Dionysia based on myth and ritual). *Literary Criticism*, 7(25), 153-184.
- Ghanbari Adivi, A. (2012). *Folklore of Bakhtiari people*. Neyooshe.
- Hasouri, A. (1999). *Siavashan*. Cheshmeh.

- Irani Arbati, Gh., & Khaza'i, M. (2017). Khvarenah symbols in Sassanian art. *Negareh Quarterly Journal*, 43, 18-30.
- Jafari-Qanavati, M. (2016). Storytelling and some of its types in popular culture. *Journal of Dramatic Literature and Visual Arts*, 1(1), 87-96.
- Keyvani, M. (2014). *Mah Pishouni (folkloric metaphors of Chaharmahal and Bakhtiari)*. Samandish.
- Khadish, P. (2013). Oral narratives of Goshtasb story in Shahnameh (Iranian and Non-Iranian narratives). *Journal of Epic Literature Research*, 9(15), 131-140.
- Layard, A. H. (1988). *Layard's travelogue (early adventures in Iran)* (translated into Farsi by M. Amiri). Vahid.
- Limoochi, K. (2006). *Myths of Bakhtiari people*. Pasi Tiger.
- Mahjoub, M. J. (1990). Shahnameh and popular culture. *Iranian Studies Journal*, 2, 248-272.
- Mokhtarian, B. (2020). *Introduction to the mythological structure of Shahnameh*. Agah.
- Moloudi Arani, A. (2020). The image of Siavash: physical and visual representation of Siavash myth in archaeological materials of greater Iran in Sassanian and first three centuries of Islamic era. *Iranian Industrial Arts*, 3(1), 141-161.
- Razi, H. (2002). *Encyclopedia of ancient Iran*. Sokhan.
- Sarkartti, B. (2019). *Hunted shadows (selected Persian articles)*. Tahuri.
- Tahmasebi Kohyani, J. (2012). *Lori's myths*. Neyooshe.
- Vakilian, A. (2003). *Folk tales*. Markaz.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی